

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بحث در مورد «احمد بن محمد بن يحيى العطار» بود، عرض کردیم ایشان توثیق متأخرین را دارد و ما توثیق متأخرین را کافی می‌دانیم.

بررسی توثیق «احمد بن محمد بن يحيى العطار» به خاطر شیخ الاجازه بودن

نکته دوم در مورد ایشان آن است که وی از مشایخ اجازه است؛ و به عنوان شیخ الاجازه مطرح است. ایشان از مشایخ اجازه صدوق است. و مشهور قائل‌اند به اینکه شیخ الاجازه بودن در توثیق و وثاقت شخص کفایت می‌کند. این تعبیر هم معروف است که «شیخوخة الاجازة تغني عن التوثيق» ، اگر کسی شیخ الاجازه شد، دیگر نیاز به توثیق ندارد.

معنای شیخ الاجازه

اما شیخ الاجازه به چه کسی می‌گویند؟ معنای شیخ الاجازه این است که شخصی خودش روایتی را برای دیگری نقل نمی‌کند، بلکه نقل روایاتی را به دیگری اجازه می‌دهد؛ مثلاً شخصی خودش دارای کتاب یا اصل است و به شاگرد خودش نقل روایات مذکوره‌ی در این کتاب را اجازه می‌دهد، و یا نقل روایات کتب مشهوره را اجازه می‌دهد؛ که غالب روایاتی که مرحوم صدوق و مرحوم شیخ دارند از این قسم است که مشایخشان به اینها نقل روایات کتب و اصول مشهوره را اجازه داده‌اند. و گاهی اوقات هم اجازه در نقل کتابی است که مشهور نیست و انتصابش به مصنف روشن نیست، اما شیخ الاجازه به شاگرد خودش نقل روایات مذکوره‌ی در این کتاب را اجازه می‌دهد. پس، شیخ الاجازه خودش ناقل حدیث نیست، بر خلاف شیخ الروایه که خودش می‌آید حدیثی را برای شاگرد خود نقل می‌کند؛ حدیثی را با سلسله سند از امام معصوم (علیه السلام) برای شاگرد خود نقل می‌کند. اگر کسی بپرسد این اجازه چه اثری دارد؟ می‌گوییم اثر این اجازه آن است که اتصال مستجیز از نظر سند به آن کتب تمام می‌شود؛ یعنی از طریق اجازه مجیز اتصال مستجیز به این کتب تمام است. مستجیز می‌گوید روایات آن کتب را از طریق این مجیز نقل می‌کنم، سند و اتصال من به آن کتب شخص مجیز است، و من خود صاحبان آن کتب را ندیدم و صاحبان برای من نیز روایاتش را نقل نکردند. آن وقت، نکته این است که در کتب رجالی اسمی از مشایخ اجازه به میان نیامده است. مثلاً مرحوم صدوق یا شیخ طوسی در کتاب خودش نمی‌آید راجع به مشایخ اجازه‌اش توثیق یا قدحی کند.

بررسی دیدگاه شهید ثانی

بعد از روشن شدن معنای شیخ الاجازه، بحث این است که اگر کسی شیخ الاجازه شد، آیا برای وثاقتش کافی است و دیگر نیازی به توثیق کسی ندارد؟ شهید ثانی در درایه می‌گوید «تعرف العدالة المعتبرة فی الراوی بتنصیص عدلین علیها - عدالت راوی را یا دو نفر عادل باید تصریح کنند - أو فی الاستفاضة - یا از راه شهرت باید بفهمند - بأن تشتهر عدالته بین أهل النقل أو غیرهم من أهل العلم - به این که عدالتش بین اهل حدیث و غیر آنان از سایر علوم مشهور باشد - کمشایخنا السالفین من عهد شیخ الكلینی وما بعده إلى زماننا هذا - بعد می‌گوید - ولا يحتاج أحدٌ من هؤلاء المشایخ المشهورین إلى تنصیص علی تزکیة ولا بیّنة علی عدالته - این مشایخ نیازی ندارند که کسی بر عدالت یا تزکیه‌ی اینها تصریح کند. چرا؟ - لمن اشتهر فی کل اصل من ثقة وضبطهم وورعهم زیادةً علی العدالة - اینها در زمان خودشان به ثقة بودن و ضابط بودن و ورع مشهور بودند، علاوه بر عدالتی که داشتند».

از این عبارت شهید ثانی استفاده می‌شود مشایخ اجازه در زمان خودشان اشتهار در وثاقت داشتند و دیگر لازم نبوده که شیخ طوسی وقتی دارد احوال روات را در رجال خود ذکر می‌کند، اسمی از اینها به میان بیاورد. مثل اینکه در زمان ما اگر کسی مسلم الاجتهاد باشد، دیگر نیاز نیست به اینکه کسی بیاید اجتهادش را تأیید کند؛ و اساساً انسان در زندگی‌نامه بزرگان و مجتهدین نامدار و طراز اول نمی‌بیند که بروند از چند نفر اجازه بگیرند؛ مگر اینکه استادشان برای آنها نوشته باشد؛ مثل آنچه که مرحوم آخوند خراسانی (قدس سره) برای مرحوم آقای بروجرودی وقتی از نجف می‌خواستند به بروجرود برگردند، نوشتند. ایشان اجازه اجتهاد بسیار مفصلی برای مرحوم آقای بروجرودی نوشتند که مهمتر از آن شاید نباشد! در آن زمان نیز وقتی شیخ طوسی از یک نفر استجازه می‌کرده، معنایش این بوده که در وثاقت و ضبط و ورع او تردیدی نبود. این تقریباً یک بیان و دلیل می‌شود بر اینکه شیخ الاجازه بودن در وثاقت کافی است.

بررسی دیدگاه مرحوم صاحب معالم

همچنین از کسانی که قائل‌اند شیخ الاجازه بودن کافی در وثاقت است، صاحب معالم (پسر شهید ثانی) در منتهی الجمان، وحید بهبهانی و مرحوم بحرالعلوم در فوایدش، و شیخ بهائی در کتاب مشرق الشمسین است؛ از مرحوم محدث بحرانی در حدائق الناضرة نقل شده که گفته مشایخ اجازات در اعلی درجه‌ی وثاقت هستند. عبارت شیخ بهائی در مشرق الشمسین این است: «قد یدخل فی أسانید بعض الاحادیث من لیس له ذکرٌ فی کتب الجرح والتعديل بمدحٍ ولا قدحٍ - گاه بعضی از افراد در سند واقع می‌شوند که نه جرح و نه تعدیلی در کتب رجالی ندارند - غیر أن أعظم علمائنا المتقدمین قد اعتنوا بشأنه وأکثر الروایة عنه - متقدمین اعتنای به شأن او کردند - وأعیان مشایخنا المتأخرین قد حکموا بصحة روایة هو فی سندها والظاهر أن هذا القدر کاف فی أصول الظن بالعدالة». البته این عبارت روی شیخ الاجازه بودن تکیه نمی‌کند؛ و بلکه بیشتر روی کثرت الروایه است. ولی به این جهت بیان کردیم که در ابتدا می‌گوید: «لیس له ذکرٌ فی کتب الجرح والتعديل» که مجرد اینکه اسم یک راوی در کتب رجالی نیامده سبب نمی‌شود که او را محکوم به مجهول بودن کنیم.

تا اینجا روشن شد مشایخ اجازه در زمان خودشان آنقدر مشهور به وثاقت و ضبط و ورع بودند که دیگر نیازی نبود راجع به آنها ذکر می‌کنند. اما این که چرا اسم اینها در کتب رجال نیامده است؛ برای این که در برخی از کتب رجالی مثل رجال نجاشی یا فهرست شیخ طوسی بنا بر این نبوده که اسامی تمام رجالیین را ذکر کنند؛ نجاشی و شیخ طوسی فقط اسامی کسانی که دارای تصنیف و تألیف بودند، دارای اصل یا کتاب بودند را مطرح کرده‌اند؛ هیچ یک از کتب اربعه‌ی رجالیه‌ی متقدمین، - رجال شیخ، رجال نجاشی، فهرست شیخ و رجال کشی - بنایشان نبوده که تمام روات را نقل کنند؛ فقط مصنفین را نقل کردند. و در رجال کشی کسانی که در حقشان روایاتی به عنوان مدح یا قدح وارد شده را آورده‌اند. هیچ رجالی‌ای نداشتیم که بگوییم من می‌خواهم

تمام اسامی ای که در سند روایات آمده را بیاورم بررسی کنم. پس، مشهور ظاهراً قائل‌اند به اینکه مشایخ اجازه بوده کافی در وثاقت است.

دیدگاه مرحوم محقق خویی و اشکالات آن

اما از کسانی که با این نظریه مخالفت کرده، مرحوم آقای خوئی (قدس سره) است. فرمایش‌شان این است که بین شیخ اجازه و شیخ الروایة چه فرقی هست؛ اگر صدوق از یک راوی روایتی نقل کند، می‌گوئید نقل صدوق از یک راوی دلالت بر موثق بودن آن شخص نمی‌شود؛ شیخ اجازه هم همینطور است و فرق زیادی با شیخ الروایة ندارد. مرحوم آقای خوئی می‌فرمایند تنها فایده شیخ اجازه اتصال در سند است؛ یعنی مستجیز خودش اتصال سندی به کتب ندارد، اما وقتی از یک مجیز اجازه می‌گیرد، با این اجازه، اتصال در سند پیدا می‌کند؛ ولی این دلالت بر وثاقتش ندارد.

جواب این قسمت از نظر مرحوم خوئی این است که شیخ اجازه در عصر خودش مشهور به وثاقت است، اما شیخ الروایة اینطور نیست. صدوق یا شیخ طوسی از کسانی برای نقل روایت اجازه می‌گرفتند که در زمان خودشان مرجعی بودند برای اجازه‌ی احادیث؛ محل اعتماد بودند برای احادیث؛ اینان نمی‌رفتند از یک آدم عادی برای نقل روایت اجازه بگیرند. چطور می‌توانیم بگوئیم بین شیخ اجازه و شیخ الروایة فرقی نیست؛ این مطلب اول ایشان. ایشان در **مطلب دوم** یک اشکال نقضی کرده و می‌فرمایند: ما بعضی از مشایخ اجازات را داریم که نجاشی تضعیف کرده است؛ مثلاً «حسن بن محمد بن یحیی و حسین بن حمدان الخطیبی» از مشایخ اجازه هستند، اما نجاشی اینها را تضعیف کرده است. پس، نمی‌توانیم بگوئیم مجرد شیخ اجازه بودن در وثاقت کافی است.

جواب این مطلب هم روشن است؛ و آن این که ما می‌گوئیم شیخ اجازه بودن کافی است إلا یک موردی که دلیل خاصی داشته باشد. مثل اینکه بگوئیم «ما من عام الا وقد خصّ». می‌گوئیم شیخ اجازه بودن کافی در وثاقت است، اما اگر شیخ اجازه‌ای یک خصوصیتی داشت، موثق نیست؛ مثلاً این دو نفر از افرادی نیستند که مشهور برای اجازه باشند. اما «احمد بن محمد بن یحیی العطار» از افرادی است که در مسئله‌ی اجازه اشتها دارد. پس، شیخ اجازه بودن دلالت بر وثاقت دارد مگر آن جایی که مثل نجاشی بیاورد تضعیف کند. به عبارت دیگر، اصلاً این مورد نقض درست نیست؛ برای اینکه ما می‌گوئیم شیخ اجازه بودن در جایی که «لم يذكر في حقّه مدح ولا قدح» اماره‌ی بر وثاقت است، اما جایی که قدحی در موردش واقع شده باشد، از محل بحث خارج است. به هر حال، مرحوم آقای خوئی شیخ اجازه بودن را کافی نمی‌داند. هم‌چنین از بزرگان نجف مثل مرحوم صاحب جواهر - اگر خواستید مراجعه کنید، در جلد اول صفحه 173 - محمد بن احمد بن یحیی را مجهول می‌داند؛ مرحوم نراقی هم در صفحه 61 از جلد 1 مستند وی را مجهول می‌داند.

اما در حوزه قم، مرحوم آقای بروجرودی (قدس سره) در کتاب *نهاية التقرير* - (که این کتاب بحث صلاة مرحوم آقای بروجرودی به قلم والد راحل ما (رضوان الله تعالی علیه) است و آن را در سن 19 سالگی شروع کردند به نوشتن؛ در سن 24 سالگی هم این کتاب چاپ شده و چاپ اولش، دو جلد بود؛ ولی چاپ اخیرش در سه جلد است. مرحوم آقای بروجرودی خودشان این کتاب را تماماً از اول تا آخر دیده‌اند، و من یادم هست که والد ما می‌فرمودند با اینکه مرحوم آقای بروجرودی در ادبیات بسیار تبحر داشتند و من فکر می‌کردم اگر اشکال محتوایی نگیرند اشکال ادبی می‌گیرند، اما بحمد الله یک اشکال ادبی هم در کتاب ما ندیده بودند؛ و باز یادم می‌آید که در جلسه‌ای که خدمت رهبر معظم انقلاب رفته بودم، به کتابخانه‌ی خصوصی ایشان رفتم، بعد از اینکه یک مقداری صحبت کردم، دیدم ایشان رفتند کتابی را از قفسه‌ی کتابهای شخصی‌شان آوردند، من هم اول متوجه نشدم راجع به چه کتابی می‌خواهند صحبت کنند، اما بعد دیدم کتاب *نهاية التقرير* والد ماست. پشت این کتاب نوشته بودند من در سنه 1378 قمری وارد قم شدم و این کتاب را از بازار به فلان مبلغ خریدم؛ به یک عبارت عربی بسیار خوبی هم نوشته بودند.

این کتاب واقعاً یک کتابی است که از جهت محتوایی بسیار قوی است. باز این را هم عرض کنم که خدمت استاد بزرگوارمان حضرت آقای وحید(دام ظلّه) بودم که به من فرمودند: من در بحث صلاة نظرات مرحوم آقای بروجردی را از کتاب والد شما نقل می‌کنم؛ این قضیه شاید مربوط به بیش از 15 یا 16 سال پیش باشد. فرمودند: گاهی اوقات هم این قلتی داریم؛ بعد از درس، بعضی از فضلا می‌گویند شاید اشکال از مقررّ بوده، و ایشان درست نظریه‌ی مرحوم آقای بروجردی را نقل نکرده است. ایشان آن موقع برای من می‌فرمودند: من به اینها گفتم: من در حقّ این مقررّ، احتمال اشتباه نمی‌دهم. این تعبیری بود که راجع به این کتاب داشتند). - در صفحه 232 از جلد 3 ، «احمد بن محمد بن یحیی» را توثیق می‌کنند. امام(رضوان الله تعالی علیه) هم در کتاب الطهارة احمد بن محمد بن یحیی را توثیق می‌کند. به نظر ما نیز شیخ الاجازه بودن برای وثاقت کافی است؛ و این نکته‌ای که عرض کردم، به خوبی انسان را به وثاقت راهنمایی می‌کند. «احمد بن محمد بن یحیی» کسی نبوده که اسمش در یکی دو روایت بیاید و بعد بگوئیم «هذا مجهول» و کنارش بگذاریم؛ بلکه در بیش از صد روایت مهم در در ابواب مهم فقه در سلسله سندش قرار گرفته است. نمی‌شود در اینجا گفت چون اسم این شخص در کتاب‌های رجالی نیامده باید کنارش گذاشت. این درست نیست و نمی‌شود این را پذیرفت.

نکته‌ی دیگر در مورد «احمد بن محمد بن یحیی» مسئله روایت اجلا از او و اعتماد القدمات مثل سیرافی و جمعی از قدما بر او هست؛ هم‌چنین عنوان ترضی و ترحم در مورد او هست، یعنی وقتی اسمش را آوردند، به دنبال آن می‌گویند «رحمه الله یا رضی الله عنه» حال، در رجال بحث است که اگر برای یک راوی ترحم یا ترضی کردند، آیا دلالت بر وثاقت دارد یا نه؟ به نظر ما ندارد؛ مرحوم خوئی و جمع زیادی هم می‌گویند ندارد. اما روایت اجلا بسیار مهم است؛ مخصوصاً إكثار الأجلاء و اعتماد القدمات. لذا، به نظر ما، «احمد بن محمد بن یحیی العطار» در مجموع ثقة بوده و روایاتش هم روایات موثقه است. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.